



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

The do's and don'ts of behavior in Shams's articles in connection with his ontological view

A. Azizi*, D. Spearham

Department of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 26 January 2021
Reviewed: 28 February 2021
Revised: 15 March 2021
Accepted: 30 April 2021

KEYWORDS

Shams Tabrizi, Maghalat,
God, Journey, Ontology.

*Corresponding Author

✉ surush.1987@yahoo.com

☎ (+98 21) 88692345

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: Spiritual journey can be considered as the most important pillar of Sufism and mysticism and as the feature distinguishing it from other religious systems. So, a great part of Sofieh teachings has been centered on defining and explicating this spiritual journey. Existence of different steps in the evolutionary journey not only superficially indicates the existence of rituals, attitudes and educational systems, but also is in depth an influence of Sufis' ontological view (as the one who plans the journey for his followers). Therefore, the place of God and Man in the hierarchy of the being and the relationship between these two plays a crucial role in howabouts of the journey.

METHODOLOGY: This research was conducted in a descriptive-analytical manner using library resources.

FINDINGS: Shams Tabrizi is one of the influential Sufis of the middle Ages. He is also regarded as an innovative and creative mystic in areas of anthropology, theology and ontology. In many regards, for example in terms of spiritual journey he has new and innovative ideas that deserve more attention. He believes that man has fallen apart from his true place, which is Khaliftulah. Therefore, he can regain his position through doing some actions and avoiding some other actions.

CONCLUSION: Shams' teachings regarding spiritual journey can be divided into two categories: 1) What the seeker should pay attention to on the outside and in the material life (human journey in society) & 2) what should happen in the heart and mind of the seeker (inner journey). In the first case, what is most important is the feeling of an inner need and a relationship based on love and knowledge of hijab, and the external requirement which must be observed by the seeker is choosing a guru.

DOI: [10.22034/bahareadab.2021.14.6130](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2021.14.6130)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 24	 0	 0

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

مقاله پژوهشی

بایدها و نبایدهای سلوک در مقالات شمس در پیوند با نگاه هستی‌شناسی وی

علی عزیزی*، داوود اسپرهم

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

چکیده:

زمینه و هدف: سلوک را میتوان مهمترین رکن تصوف و عرفان و وجه تمایز آن از دیگر نظامهای دینی و معرفتی دانست. وجود طرحهای متنوع و اختلاف در کیفیت سلوک در سنتهای گوناگون عرفانی، علاوه بر وجود نظامهای تربیتی، متأثر از نگاه هستی‌شناسی حاکم بر آن مشرب عرفانی است. ازاینرو جایگاه خدا و انسان و کیفیت رابطه این دو در هر نظام معرفتی و هستی‌شناسی، سلوک خاص خود را الزام و تبیین میکند. هدف این پژوهش عبارتست از تحلیل و بررسی مبانی سلوک در کتاب مقالات در پیوند با نگاه هستی‌شناسی شمس که در این پژوهش از این مبانی با عنوان «بایدها و نبایدها» تعبیر شده است.

روش مطالعه: این پژوهش به شیوه توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. محدوده و جامعه مورد مطالعه، مقالات شمس تبریزی، به تصحیح محمدعلی موحد است که توسط انتشارات خوارزمی منتشر شده است.

یافته‌ها: شمس تبریزی از صوفیان تأثیرگذار سده‌های میانه، بعنوان عارفی مبتکر و خلاق در باب موضوعات انسان‌شناسی، خداشناسی و هستی‌شناسی، در بسیاری از موارد و منجمله سیر و سلوک دارای اندیشه‌های نو و بدیعی است که با توجه به تأخر زمانی در شناخت وی و اندیشه‌هایش، ضرورت توجه بیشتری را میطلبد. بررسیها نشان داد از دیدگاه شمس، انسان از جایگاه حقیقیش، به عنوان خلیفه‌الله دور افتاده با انجام اعمال و پرهیز از مواردی در قالب سلوک میتواند این جایگاه را بازیابد.

نتیجه‌گیری: نتیجه این پژوهش گویای این است که بایدها و نبایدهای سلوک در مقالات شمس، پیوندی آشکار با نگاه هستی‌شناسی وی دارد، و مجموعه آنها در قالب دو گزاره قابل تقسیم‌بندی هستند: ۱- آنچه که بیرون و در زندگی مادی سالک باید بدان توجه کند (سلوک انسان در جامعه) ۲- آنچه که در دل و اندیشه سالک باید اتفاق افتد (سلوک درونی). در مورد اول، آنچه بیشترین اهمیت را دارد، احساس نیاز درونی و رابطه مبتنی بر عشق و شناخت حجاب است و درمورد الزامات بیرونی که سالک باید بدان توجه کند، انتخاب پیر بیشترین اهمیت را دارد.

تاریخ دریافت: ۰۷ بهمن ۱۳۹۹
تاریخ داوری: ۱۰ اسفند ۱۳۹۹
تاریخ اصلاح: ۲۵ اسفند ۱۳۹۹
تاریخ پذیرش: ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۰

کلمات کلیدی:

شمس تبریزی، مقالات، خدا، سلوک، هستی‌شناسی.

* نویسنده مسئول:

surush.1987@yahoo.com

۸۸۶۹۲۳۴۵ (۹۸ ۲۱) +

مقدمه

این سخن مولانا که «غریبی در جهان چون شمس نیست» (مثنوی، دفتر اول: بیت ۱۱۹)، بیانگر شخصیت پررمزوراز شمس تبریزی است، غربتی که خود شمس نیز به تعبیر مختلف از آن یاد کرده است؛ «آن خطاط سه گونه خط نوشتی، یکی او خواندی، لا غیر! یکی را هم او خواندی، هم غیر! یکی، نه او خواندی، نه غیر او! آن [خط سوم] منم!» (مقالات شمس، ج ۱: ص ۵۶). غربتی که خود شمس و مولانا از آن سخن می‌گویند، ابعاد اندیشگانی شمس را نیز دربر می‌گیرد. در دوره معاصر، علیرغم وجود تحقیقاتی که صورت گرفته، بسیاری از ابعاد اندیشگانی این صوفی مغفول مانده است. از جمله دلایلی که شناخت دنیای اندیشگانی شمس را ضروری میکند، وجود تأخر زمانی در شناخت اوست که موجب شده شخصیت و اندیشه‌های او سده‌ها در غبار فراموشی و حجاب بمانند، و علت دیگر نیاز به روشن شدن این مسئله است که ساحت اندیشگانی شمس تا چه میزان وسعت داشته که توانسته بزرگترین شاعر صوفی پارسی‌زبان، مولانا، را اینگونه شیفته خود کند.

یکی از مهمترین موضوعات قابل تأمل در اندیشه شمس تبریزی، مسئله سلوک است. او از سویی میراث عظیم و ارزشمند تصوف خراسان را با خود داشته، و از سوی دیگر بواسطه تجارب صوفیانه‌اش، الزاماتی در سیروسلوک را یادآور شده که در نوع خود تازه هستند. باوجوداین چندان مورد توجه محققان قرار نگرفته است. مجموع اندیشه‌های شمس پیرامون سلوک، متأثر از نگاه هستی‌شناسی او و حول پیرنگی از وحدت وجود شکل گرفته‌اند، که در آن عصر بواسطه تلاشهای ابن عربی، مجموعه عرفان و تصوف را تحت تأثیر قرار داده بود. شمس معتقد است انسان از مبدأ اصلی خویش دور افتاده و سیر و سلوک وی متأثر از این مسئله، در نهایت در پی ایجاد احساس یگانگی سالک با مبدأ وجود است. ازاینرو بیش از آنکه بر وجه اجتماعی عرفان تأکید کند، به درون سالک اعتبار و اهمیت بیشتری میدهد و ویژگی سالکان راستین را در قالب بایدها و نبایدها مطرح میکند. در این پژوهش مقصود از بایدها و نبایدها، مجموعه اعمال و رفتارهایی است که سالک در مسیر سلوک باید بر انجام آنها اهتمام ورزد و یا از آنها پرهیز کند. آنچه در مقاله حاضر بعنوان هدفها بدنبال آن هستیم؛ ۱- ترسیم فضایی کلی از نگرش جهان‌شناسی شمس ۲- دسته‌بندی مطالب مقالات او- مشخص کردن جایگاه آموزه‌های سلوک در کتاب مقالات ۴- بررسی مبانی سلوک در مقالات در پیوند با نگاه هستی‌شناسی شمس است. در واقع مقاله حاضر، در پی پاسخ به سؤالات زیر است:

آموزه‌های شمس پیرامون سلوک چه پیوندی با نگاه هستی‌شناسی او دارند؟

بنیادهای اصلی سیروسلوک در مقالات شمس چیست؟

این پژوهش در دانشکده ادبیات و زبانهای خارجه دانشگاه علامه طباطبایی در سال ۱۳۹۹ به انجام رسیده است.

روش مطالعه

در این مقاله از روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای مبتنی بر تحلیل و توصیف استفاده شده است. در ابتدا ضمن خوانش کتاب مقالات شمس، نگرش جهان‌شناسی وی مورد بررسی قرار گرفته و سپس مطالب پراکنده کتاب، دسته‌بندی شده است و مسائل پیرامون سلوک، بطور مجزا مورد بررسی قرار گرفته و بنیادهای اصلی آن مشخص شده و در آخر به تبیین و تفسیر این آموزه‌ها در پیوند با نگاه هستی‌شناسی شمس پرداخته شده است.

سابقه پژوهش

از اندک محققانی که به این موضوع پرداخته‌اند میتوان به سهیلا موسوی سیرجانی و همکاران در مقاله «ویژگیها

و صفات سالکان در نگاه شمس تبریزی» اشاره کرد که به برخی از ویژگیهای سالکان از جمله متابعت از شریعت، انتخاب پیر، احساس نیاز درونی و... اشاره میکند، باوجوداین اگرچه موضوع این پژوهش و برخی از اصولی که نام میبرد، با مقاله حاضر قرابت دارد، بسیاری از ویژگیهایی که برای سالکان برمیشمرد، جزو آموزههای اخلاقی عامی است که به مقتضای موقعیت، و در خلال زندگی خانقاهی گفته شده است و جزو شاخصه‌های سلوک شمس محسوب نمیشود، ضمن اینکه در پیوند با نگاه هستی‌شناسی شمس مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. او همچنین در مقاله «انسان در جهانبینی شمس تبریزی»، ضمن ارائه تصویری کلی از سیمای انسان در مقالات شمس، به وظایف انسان در سه ساحت ۱- انسان و خویشتن ۲- انسان و خدا ۳- انسان و جامعه، پرداخته است. همچنین مصطفی ملکیان در سخنرانی با عنوان «بایدها و نبایدهای شمس»، به ارائه درسها و آموزه‌هایی از شمس در پیوند با زندگی امروزی پرداخته است.

بحث و بررسی

هستی‌شناسی

دسلر هستی‌شناسی را «تعیین مرجع انضمامی یک گفتمان تبیینی میداند، یعنی ساختارهای جهان واقعی که یک نظریه مطرح میکند و در تبیین و تفسیر خود از آن بهره میبرد» (Whats at the stake in the Agent, Desler: p.445). اوف میگوید: «بحثهای هستی‌شناسی به جهان چنان‌که گویی ما موجودیت آن و نه خصوصیات آن را مسلم و قطعی فرض میکنیم، اشاره دارد» (Worlds of our making, Onuf: p.126)

هستی‌شناسی بطور کلی درباره قواعد، احکام و اصولی درباره هستی و انواع آن به بررسی و کشف میپردازد. تحلیل‌های هستی‌شناسی تحلیلهایی فراگیر و عامند، درباره آنچه وجود دارد. هستی‌شناسی به اتکای تمام امکانات ویژه‌اش، اعم از مفاهیم و روشها، گونه‌های وجودی را تعریف کرده است، و به بررسی ویژگیها و مشخصه‌های این گونه‌ها میپردازد. هستی‌شناسی میپرسد دانش و داشته‌های درونی ما، همچون باورها، احساسها و دانسته‌ها در کجا و چگونه بوجود آمده‌اند و چه ارتباطی با این موطن دارند؟ (آشنایی با معرفت‌شناسی، شمس: ص ۵۳). چنین میتوان نتیجه گرفت که اندیشه‌ها و افکار، آموزه‌ها و دانش انسان در خلأ شکل نمیگیرند، و تصور او از جایگاهی که در آن قرار دارد، در شکل‌گیری وظایف، آرمانها و اهدافش نقش اساسی دارد.

هستی‌شناسی شمس تبریزی

گفتار شمس پیرامون معرفت هستی‌شناسی، بخش مهمی از مقالات او را دربر میگیرد. بطور کلی نگاه هستی‌شناسی شمس متأثر از نظام معرفتی عرفانی است. معرفت‌شناسی صوفیه نیز در اساس مبتنی بر نظام معرفت‌شناسی دینی است، اما آنچه تفاوت و تمایز آن را از هستی‌شناسی دینی رقم میزند، چگونگی روابط بین ارکان هستی است. ایزوتسو جهانبینی اسلامی را شکل گرفته حول دو محور خدا و انسان میداند. او جهان قرآن را همچون دایره‌ای با دو قطب متقابل خدا و انسان میداند؛ «جهان قرآنی، از لحاظ وجودشناسی، جهانی خدامرکزی است. خدا درست در مرکز جهان هستی است و همه چیزهای دیگر، انسانی و غیرانسانی، آفریده‌های او و بنابراین در سلسله‌مراتب هستی بینهایت پایینتر از او قرار گرفته‌اند» (خدا و انسان در قرآن، ایزوتسو: ص ۹۲-۹۱). از دیدگاه شمس نیز خداوند موجودی واحد و قدیم است که در سلسله‌مراتب وجود در بالاترین نقطه قرار دارد؛

«اگر از جسم بگذری و به جان رسی به حادثی رسیده باشی، حق قدیم است از کجا یابد حادث، قدیم را؟» (مقالات شمس، ج ۱: ص ۶۹)، «از عالم توحید تو را چه؟ از آنکه او واحد است ترا چه؟ چون تو صید هزار بیشی. هر جزوت به طرفی» (همان، ج ۲: ص ۴۱). نکته‌حائز اهمیت اینست که شمس از این مباحث کلامی و فلسفی نتیجه اخلاقی میگیرد؛ «تا تو این اجزا را در واحدی و نبازی و خرج نکنی، تا او تو را از واحدی خود هم‌رنگ کند، سرت بماند و سرت!» (همان: ص ۷۰). یا اعتقاد به قدیم بودن خداوند، زمینه بی‌ارزش دانستن انسان در برابر خداوند است؛ «نزد تو آنچه بدان بجهی و برهی، جان است، و آنگاه اگر جان بر کف نهی چه کرده باشی؟» (همان، ج ۳: ص ۶۹).

همانطور که گفته شد، نگاه معرفت‌شناسانه شمس تیریزی حول پیرنگ ظریفی از وحدت وجود مطرح میشود؛ از نظر او صورتها مختلف و گرنه معانی یکی است «از مولانا به یادگار دارم از شانزده سال که میگفت که خلاق همچو اعداد انگورند. عدد از روی صورت است، چون بفشاری در کاسه، آنجا هیچ عدد هست؟ این صورت هر که را معامله شود کار تمام است» (همان، ج ۲: ص ۶۸۹). او معتقد است «شش جهت نور خداست» (همان، ج ۲: ص ۱۲۸). شمس هدف غایی پیامبران را یادآوری اصل یکی بودن خدا و هستی میداند: «ما خلقکم و لابعثکم الا کنفس واحده. پس دعوت انبیا همین است که ای بیگانه بصورت تو جزو منی، از من چرا بیخبری؟ بیا ای جزو، از کل بیخبر مباش، باخبر شو، و با من آشنا شو» (همان، ج ۱: ص ۱۶۲).

رکن اساسی دیگر در سلسله‌مراتب هستی، انسان است. شمس به انسان نیز به‌مانند خدا رویکردی کلامی-فلسفی دارد؛ او انسان را از لحاظ روحی و جسمی موجودی حادث میداند. «روح، برخی حکما گفتند قدیم است، بعضی گفتند حادث است؛ یعنی اول نبود، آنگاه شد. اما دیر است که جمعیت ارواح بود» (مقالات شمس، ج ۲: ص ۱۰۵)، «جسمت خود دی بود، روح را دو سه روز بیشتر گیر، صدهزار سال گیر، اندک باشد» (همان، ج ۱: صص ۲۱۹-۲۱۸).

شمس معتقد است انسان نه‌تنها آینه تمام‌نما و مظهر ذات و صفات الهی است که خلاصه و زبده آفرینش هست. انسان در نگاه شمس، آینه‌ایست که همه مراتب و تجلیات خلقی و الهی را با خود دارد؛ «نگویم خدا شوی، کفر نمیگویم. آخر اقسام نامیات و حیوانات و جمادات و لطافت جو فلک، این همه در آدمی هست. و آنچه در آدمی هست، در اینها نیست. خود عالم کبری حقیقت آن است. آخر میفرماید: لا یسعی سمائی و لا ارضی و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن» (مقالات شمس، ج ۲: ص ۷۹). ارزش انسان در نظام هستی تا آنجاست که میتواند در نظام دینی صعود کند و مستعد پذیرش وحی شود؛ بعضی کاتب وحی‌اند و بعضی محل وحی‌اند. جهد کن تا هر دو باشی» (همان، ج ۲: ص ۸۳). او در جایی دیگر میگوید: «مدرسه ما اینست، این چهار دیوار گوشتی، مدرسه بزرگ است، نمیگویم کیست. حدثنی قلبی عن ربی» (همان: ص ۲۶۴). این رویکرد شمس و صوفیه به انسان در حالی است که در ساحت شریعتها بطور عام سعی شده است ارتباط خدا با انسان در کمترین حالت باشد؛ «در اسلام تلاش شده است که رابطه شخصی که میان خدا و انسان وجود دارد به کمترین حد کاهش یابد، یعنی تا حد روابط بنده‌ای با خداوندگار خویش که قدرتش بی‌نهایت است» (تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، نیکلسون: ص ۵۸).

سلوک

سلوک در لغت به معنی «طی طریق و راه پیمودن و ریاضت کشیدن» (لغت‌نامه، دهخدا: ذیل واژه سلوک) است. عزالدین نسوی در تعریف سلوک گفته است «عبارت از رفتن است علی الاطلاق؛ یعنی رونده شاید که در

عالم ظاهر سفر کند و شاید که در عالم باطن سیر کند و به نزدیک اهل تصوف، سلوک عبارت از رفتن مخصوص است و آن سیر الی الله و سیر فی الله است» (انسان کامل، نسفی: ص ۴۰). ابن عربی آن را نوعی انتقال و تبدل در وجه بندگی تعبیر و تفسیر میکند؛ «سلوک، انتقال از منزل عبادت و پرستش است به منزل عبادت و پرستش دیگر، و انتقال صورت است از عمل مشروع برای نزدیکی به خدا برای عمل مشروع دیگری، برای قرب به حق» (فتوحات مکیه، ج ۲: ص ۳۸۰). به عبارت دیگر سلوک ایجاد رابطه‌ای دیگرگونه بین خدا و بنده است که هدف آن «وصول به حق و سیر در طریق کمال است و گذر از مراحل آغشته با نقص بشری به مراتب آمیخته با تمامیت و کمال انسانی» (عرفان نظری و سلوک، نصر: ص ۱۲۲). عنصر دیگری که در سلوک از اهمیت و اعتبار ویژه‌ای برخوردار است، شخص سالک است. سالک در لغت به معنی «مسافر و رونده» است (لغت‌نامه، دهخدا: ذیل سالک). در تعریف آن گفته‌اند «سالک مسافر الی الله است. سالک کسی را میگویند که به طریق سلوک به مرتبه‌ای می‌رسد که از اصل و حقیقت خود آگاه میشود» (مقدمه‌ای بر عرفان و تصوف، سجادی: ص ۴۵۲).

اغلب آموزه‌های صوفیانه پیرامون سلوک، حول سه گزاره خدا، انسان و چیستی و چگونگی رابطه این دو شکل گرفته است. مسئله سلوک نیز از این قاعده مستثنی نیست. تفاوت نگاه معرفتی و هستی‌شناسانه به دو گزاره انسان و خدا، تفاوت دیدگاه‌های عرفا درباره کیفیت رابطه انسان سالک و خدا و نحوه سلوک را تعیین میکند و وجه متمایز یک مسلک و مشرب عرفانی از دیگر فرق را شکل میدهد. از دیدگاه پاره‌ای از عرفا، از جمله منصور حلاج که عرفان او رنگ‌وبویی از وحدت وجود دارد، تنها مانع رسیدن خدا و انسان، وجود انسان است و چون سالک بر آن قدم گذاشت به حق رسیده است (تذکره‌الاولیا، ذکر حلاج: ص ۲۱۳) در حالی که در نزد عارفی دیگر، فاصله خدا و انسان آنچنان زیاد است که جز به مرارت و رنج بسیار مُحال است سالک به خداوند برسد؛ «گفت میان بنده و حق تعالی چهار دریاست که تا بنده آن را قطع نکند، به حق نرسد» (همان، ذکر جنید: ص ۳۸۱).

بایدها و نبایدهای سلوک در مقالات شمس

اگر این تعبیر ابوبکر شبلی از تصوف که «تصوف آن است که چنان باشی که دیروز نبودی» (تذکره‌الاولیا: ص ۵۵۱)، را بتوان به عنوان اصل و معیاری برای کلیت تصوف پذیرفت، امری که ویلیام چیتیک از آن بعنوان روانشناسی صوفیه تعبیر میکند؛ یعنی علم دگرگونی روح در مسیر سفر به حق (حالات صوفیانه عشق، چیتیک: ص ۲۱)، مقالات شمس میتواند مصداق چنین آموزه‌هایی باشد که هدف و غایتشان، تغییر و تحول درونی در مسیر سلوک بنده به سوی حق است. سالک در سیر استکمالی خود ناگزیر از انجام بایدها و پرهیز از نبایدهایی است، تا جایگاه حقیقی خود را باز یابد.

مردن و دوباره متولد شدن

عموم صوفیه، مرگ اختیاری و دوباره متولد شدن را اصلی ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر در سلوک دانسته‌اند. عبدالرزاق کاشانی، ضمن اینکه، موضوع مرگ اختیاری و زادن دوباره را از مباحث مورد توجه افلاطون دانسته، گفته است: «مُت بالاراده، تحي بالطبیعه». (لطائف‌الاعلام، کاشانی: ص ۱۲۴). موضوع مرگ اختیاری زمینه گفتار نغز و دلنشینی را فراهم کرده است، چنانکه سنایی غزنوی میگوید:

«بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی / که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما»

(کلیات سنایی، بیت ۵۹).

صوفیه تعبیر این مرگ را تأویل آیه ۲۴ سوره بقره دانسته‌اند که «فتوبوا الی بارئکم فقتلو انفسکم» (بقره، آیه ۲۴).

در اندیشه شمس، مرگ ارادی که همان رستن از تعلقات است، از جایگاه والایی برخوردار است. او معتقد است انسان دوباره متولد شده، چشمهایش گشاده میشود، اصل و حقیقت هرچیز را درمییابد؛ «پس زندگی دوبار بایستی، آن کس را بود که از وجود اول نمرده است و وجود نو یافته است. این که یافت زندگانی دوم که لحنینه حیوة طیبۀ» (مقالات شمس، ج ۱: ص ۱۸). سالک بعد از زادن دوباره، یکسره از حواس مادی فارغ و واجد صفات الهی میشود؛ «او به نور خدایی نگردد. دشمن را شناسد. دوست را شناسد. قهر او به محل قهر باشد. لطف او به محل لطف باشد. هم قهر او بایسته بود، هم لطف او» (همان: صص ۱۹-۱۸). این مرگ اختیاری زمینه‌ای فراهم میکند که انسان از مرگ عمومی ناگزیر نیز نهراسد؛ بلکه با اشتیاق بسوی آن بشتابد؛ «شمس بیش از آنکه زندگی را دوست بدارد به مرگ عشق میورزد و مشتاق مرگ بودن را معیار بلوغ و رسیدن میداند. او معتقد است مردان راه حق، مرگ را چنان میجویند که شاعر قافیه را و بیمار صحت را و محبوس خلاص را و کودک آینه را» (باغ سبز، موحد: ص ۲۰۸). شمس مرگ اختیاری را سرآغازی برای رهایی و آزادی میداند؛ «نقل دگر بود و مرگ دگر بود. مثلاً گر تو در خانه‌ای تاریک باشی و تنگ، نتوانی تفرج کردن روشنایی را در او، نقل کردن از آن خانه به خانه‌ای بزرگ که در او بستان باشد و آب روان، آن را مرگ نگویند» (مقالات شمس، ج ۲: ص ۸۶).

احساس نیاز

نیاز به معنای اظهار تذلل و افتقار از جانب بنده در مقابل استغنا و بی‌نیازی ذات خداوند است. درحالیکه در نظر عطار، «طلب» اولین گام سلوک معرفی میشود، از منظر شمس، «احساس نیاز» اولین گام برای ارتباط با خداست. این احساس نیاز که نتیجه معرفت نفس و خودشناسی است باعث ایجاد حرکت و طلب در سالک میشود؛ «چرا به خدا تضرع ننمایی؟ نیمه‌شب بیدار شوی، برخیز و دوگانه بگزار. نیاز! نیاز! و روی بر خاک نه، دو قطره ببار که خداوند! اگر اولیا و انبیا را تو نخواهی، چون حلقه بر در مانند، اکنون به من فلان بزرگ را نمودی، چشم مرا به او بینا گردان! طوبی لمن رآنی» (مقالات شمس، ج ۲: صص ۲۸۶-۲۸۷). شمس پذیرش تمام اعمال را منوط به احساس نیاز درونی میداند که واسطه رسیدن بنده به حق است؛ «اما آب دیده بی آن نیاز، و نماز بی نیاز، تا لب گور بیش نرود، از لب گور بازگردد با بازگردندگان. آنچه با نیاز بود در اندرون گور درآید، و در قیامت با او برخیزد، و همچنین تا به بهشت، و تا به حضرت حق، پیش تا او می‌رود» (همان، ج ۱: ص ۱۳۲). او استعداد را شرط لازم برای سلوک، اما ناکافی میداند. استعداد باید با اظهار نیاز همراه باشد تا موجب حصول نتیجه شود؛ «مانع آمدن، قصور استعداد است، استعداد نباید و قابلیت باید با نیاز تا ثمره دهد. آنها که نیاز آرند اگرچه قاصر باشد هم ضایع نباشد» (همان، ج ۱: ص ۱۱۱-۱۱۲).

نیست پنداشتن خود

اظهار نیستی دربرابر خداوند از موضوعات پر تکرار در مقالات شمس تبریزی است. اهمیت این موضوع تا آنجاست که بصورت آیین و دین بر سالک ظاهر میشود؛ «گم شدن در گم شدن دین من است/ نیستی در هست آیین من است» (کلیات شمس: غزل ۴۳۰)، و هستی واقعی در نیستی است؛ «خوش براقی گشت خنگ نیستی/ سوی

هستی آردت گر نیستی» (مثنوی، دفتر چهارم: بیت ۵۵۵). شمس معتقد است انسان در مسیر سلوک باید خود را هیچ ببیند «چون عاشق انانیت رها کند معشوق و مطلوب نیز انانیت رها کند» (مقالات شمس، ج ۱: ص ۲۵۱). چون بنده از خود بگذرد و در حق فانی شود در عین بهشت است؛ «گفت من قال لا اله الا الله خالصاً مخلصاً دخل الجنة. اکنون تو بنشین میگوی دماغ خشک شود! او یکيست تو کیستی؟ تو شش هزار بیشی! تو یکتا شو و گرنه از یکی تو او را چه؟ تو صد هزار ذره، هر ذره به هوایی برده، هر ذره به خیالی برده! خالصاً بنیته مخلصاً بفعله. وعده دخل الجنة حاجت نیست چون آن کرد در عین جنت است» (همان، ج ۱: ص ۲۵۹). شمس همچون مولانا معتقد است که انسان باید همچون نای خالی شود تا ارزش وجودی یابد:

«ماییم که در هیچ حسابی ناییم/ پرمشغله و میان‌تهی چون ناییم// چون نیک نگه کنیم و با خویشتن آیییم/ معلوم شود که کم ز ما هم ماییم» (همان: ج ۱: ص ۲۶۲)، و اینگونه است که شمس نفی خودی را هدف اولیه کارزار معنوی میداند و البته این خودی معادل نفس اماره است که مانع درک و تحقق خودی حقیقی انسان میشود و با واژه‌هایی چون هستی، وجود، خویش، خودی، خویشی و من یکسان است؛ «بیخودی یا بیخویشی هدف طریقت است زیرا [هستی] چیزی خودی نیست» (طریق صوفیانه عشق، چیتیک: ص ۱۸۸). او توحید را نفی خودپرستی میداند؛ «خداپرستی آن باشد که خودپرستی را رها کنی» (مقالات شمس، ج ۱: ص ۱۹۶). او معتقد است تنها کسانی از شراب وصل بهره‌مند میشوند که هیچ نشانی از خودپرستی نداشته باشند؛ «جانباز که وصل او به دستان ندهند/ خمر از قدح شرع به مستان ندهند// و آنجا که مجردان بهم مینوشند/ یک جرعه به خویشتن‌پرستان ندهند» (مقالات شمس، ج ۲: ص ۱۵۹). شمس هدف غایی همه اولیا و انبیا را شناساندن و یادآوری همین مسئله میداند «دعوت همه انبیا همین است که، ای بیگانه بصورت تو جزو منی، از این چرا بیخبری؟ بیا ای جزو، از کل بیخبر مباش، باخبر شو، و با من یکی شو» (همان، ج ۱: ص ۱۶۲). معرفت نفس معرفت خداوند را در پی دارد، تنها در نیستی انسان است که هستی آفریدگار نمایان میشود: «هر سالکی که خود را شناخت به نیستی، خدای خود را شناخت به هستی» (همان، ج ۲: ص ۱۹۱).

رابطه مبتنی بر عشق

مقوله عشق، در منظومه فکری شمس، از اهمیت و اعتبار ویژه‌ای برخوردار است. شمس معتقد است آنچه به زندگی انسان بها و ارزش میدهد، عشق است و هستی بر مدار عشق میچرخد؛ «هر آیتی همچو پیغامی و عشق-نامه‌ایست» (مقالات شمس، ج ۲: ص ۳۶). شمس با وجود اینکه بارها درمورد عشق سخن گفته و اهمیت و ضرورت آن را به سالکان گوشزد کرده است، تعریف جامع و کاملی از عشق ارائه نمیدهد که عشق چیست و عشق به خدا چگونه است، تنها از وجه سلبی میگوید که عشق چه چیز نیست «خداوندان دل داند دل چیست/ چه داند قدر دل هر بی‌روانی» (همان، ج ۲: ص ۴۰). او معتقد است عشق به خداوند یعنی عشق به خود نداشتن. هر سالکی که مدعی عشق است باید در نفی خویش بکوشد، همه متعلقات آدمی را یکسو نهد؛ «چون عاشق انانیت رها کند معشوق و مطلوب نیز انانیت رها کند» (همان، ج ۱: ص ۲۵۱). از نظر شمس، عشق مقوله‌ای است که قابل تفسیر نیست؛ «تو سخن میگویی از معشوق دورتر میمانی، و دورتر میرانی از خود مقصود را. معشوقه پیش تو می‌آید در زر و زیور، تو پیشباز میروی، باز میرو» (همان، ج ۱: ص ۴۶). او پدید آمدن عشق در فرد را برخاسته از احساس نیاز میداند؛ «زیره به کرمان بری چه نرخ و چه قیمت و چه آب روی آرد؟ چون چنین بارگاهی است، اکنون تو نیاز ببر، که بی‌نیاز نیاز دوست دارد، و بواسطه آن نیاز از میان این حوادث ناگاه بجهی.

[چون نیاز بردی]، از قدیم چیزی به تو پیوندد و آن عشق است. دام عشق آمد و در او پیچید، که یحیهم تأثیر یحیونه است» (همان، ج ۱: ص ۷۰). خداوند از آن رو احساس نیاز بنده را دوست دارد که خود فاقد آن است. این احساس نیاز بنده، بی‌نیازی مطلق خداوند را آشکار میکند.

مولانا در ضمن حکایت «آینه هدیه بردن دوستی برای حضرت یوسف» به این موضوع اشاره میکند: گفت یوسف هین بیاور ارمغان / او ز شرم این تقاضا زد فغان // گفت من چند ارمغان جستم ترا / ارمغانی در نظر نامد مرا // حبه‌ای را جانب کان چون برم / قطره‌ای را سوی عمان چون برم // زیره را من سوی کرمان آورم / گر به پیش تو دل و جان آورم // نیست تخمی کاندرین انبار نیست / غیر حسن تو که آن را یار نیست // لایق آن دیدم که من آینه‌ای / پیش تو آرم چو نور سینه‌ای // تا ببینی روی خوب خود در آن / ای تو چون خورشید شمع آسمان (مثنوی، دفتر اول، ابیات: ۳۱۹۸-۳۱۹۲). این عشق دوسویه است، و در رگهای جهان جاری‌ست: «عشق شوق و نیاز است. گرچه خدا در ذات خود ورای همه نیازها است اما؛ باوجوداین در سطح صفاتش گفت: اشتیاق داشتیم که شناخته شوم. پس جهان را آفریدم، و عشق او به پیامبر بود که وادارش کرد بگوید: افلاک را جز برای تو نیافریدم. پس عشق خدا به متجلی کردن گنجهای نهان، او را برانگیخت تا کائنات را خلق کند. جنبشها و تکاپوها همگی ناشی از این عشق آغازینند؛ و صور جهان چیزی جز بازتابهای واقعیت یکتای این عشق نیستند» (طریق صوفیانه عشق، چیتیک: ص ۲۱۵). شمس عشق را صفت انسان کامل میداند که حقیقت اشیاء را آنگونه که هست میبیند؛ «عاشقان چنان باشند که هر چیز را چنان ببینند که آن چیز است، زیرا آن را به نور حق میبیند، که المؤمنین نظر بنور الله» (مقالات شمس، ج ۱: ص ۱۶۱). این عشق ویژگی سالکان راستین است وگرنه عوام را همان عبادت روزانه کفایت میکند؛ «این عوام اگر پنج نماز کنند از عذاب خلاص یابند» (همان، ج ۱: ص ۲۱۷).

نگاه به درون

صوفیه به انسان بمنزله عالم اصغر در مقابل عالم اکبر مینگرند، البته این نگرش به انسان، مختص صوفیان نیست. افلاطون در رساله تیمائوس معتقد است «جهان از بهم پیوستن چهار عنصر آب، آتش، باد و خاک ایجاد شده است و روح در مرکز آن قرار دارد. در مقابل، جوارح و قوای انسان نیز از همین عناصر اربعه پدید آمده است و در موجود انسانی در قبال روح جهان، نفس تعبیه شده است» (دوره آثار افلاطون، لطفی: ص ۱۹۱۷). در اسلام نیز اعتقاد عالم اصغر و عالم اکبر وجود داشته و البته بیشترین توجه به این مسئله از جانب صوفیه بوده است.

شمس تبریزی به این دوگانگی عالم اکبر و عالم اصغر معتقد است و البته آنچه اهمیت و اعتبار دارد جهان درون است؛ «صوفی را گفتند: سر بر آر، أنظر الی آثار رحمہ الله! گفت آن آثار است. گلها و لاله‌ها در اندرون است» (مقالات شمس، ج ۲: ص ۴۴). او پرداختن به جزئیات بیرون را غبنی بزرگ و غافل شدن از کل میداند؛ «دست در کل زن تا همه جزوها آن تو باشد، و چیزی دیگر مزید. دست در جزو مزین، نباید که کل فوت شود. یکی در خانه او درختی پیدا شد، برآمد، باید که کل درخت را در برگیرد تا همه شاخها آن او باشد. اما اگر دست در یک شاخ زنی باقی فوت شود و از خود هم بمانی» (همان، ج ۱: ص ۱۷۲). شمس با تأویل آیه‌ای از قرآن کریم، توجه بنده را به شناخت نفس که در نتیجه شناخت خداوند را در پی دارد، معطوف میکند؛ «ولیکن انظر الی جبل، آن جبل ذات موسی است که از عظمت و پابرجایی و ثبات جبلش خواند. یعنی در خود نگری مرا ببینی. این به آن نزدیک است که من عرف نفسه فقد عرفه ربه. چون در خود نظر کرد، او را بدید. از تجلی، آن خود او که چون که بود مُندک شد. اگر نه چون روا دارد که دعای کلیم خود را رد کند، به جمادی بنماید؟» (همان، ج ۱: ص ۱۷۴). هم از این جهت است که شمس علت مسافرتها بسیار خود را تربیت افراد میداند و الا هیچ سود منفعتی در آن

نمی‌بیند؛ «من جهت مصلحت تو پنجاه سفر بکنم. سفر من برای برآمدن کار تست. مرا خود کافیت، اگر نه مرا چه تفاوت از روم تا به شام، در کعبه باشم و یا در استنبول، تفاوت نکند» (همان، ج ۱: ص ۱۶۴).

پیروی از اصل ولایت (انتخاب پیر)

از آغاز پیدایش تصوف و عرفان، مدار طریقت بر پیر بوده است و اعتبار هر صوفی را به پیر او میدانسته‌اند. اهمیت پیر تا جایی است که رسیدن به درجات بالای عرفانی بدون دستگیری پیر دشوار بلکه غیر ممکن است. به اعتقاد صوفیه، پذیرفتن اصل ولایت، برای سالک ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا قاعده و اساس طریقت تصوف بر ولایت و اثبات آن استوار است. اینکه پیر کیست و چه خصوصیتی دارد، در لغت‌نامه‌دهخدا به معنی سالخورده، کلان و معمر آمده است (لغت‌نامه، دهخدا، ذیل واژه).

از منظر شمس تبریزی، انتخاب پیر مهمترین اصل در سلوک است. آنگونه که از منابع دست‌اول درمورد شمس چون *ولدنامه*، *رساله سیه‌سالار* و *مناقب‌العارفین* استنباط می‌شود، شمس تبریزی از شخص خاصی بعنوان پیر و مراد خویش یاد نمی‌کند که از او خرقه گرفته باشد و تحت آموزه‌های او باشد، باوجوداین گفته‌های او در مقالات مؤید این است که بسیاری از بزرگان را دیده و تحت تأثیر افکار آنها قرار گرفته است؛ شیخ ابراهیم (۷ بار)، ابوبکر سله‌باف (۵ بار)، جلال‌الدین قرطای (۸ بار)، شرف‌لهاوری (۵ بار)، شمس‌الدین خویی (۶ بار) و شهاب‌هریوه (۹ بار) از صوفیانی هستند که نامشان بارها در مقالات ذکر شده است.

شمس اولین ویژگی پیر را داشتن ولایت میدانده؛ او میان ولایت ظاهری و باطنی تفاوت قائل است و ولایت پیر را باطنی میدانده؛ «معنی ولایت چه باشد؟ آنکه او را لشکرها باشد و شهرها و دیه‌ها؟ نی! بلکه ولایت آن باشد که او را ولایت باشد بر نفس خویش، و بر احوال خویشتن، و بر صفات خویشتن، و سکوت خویشتن، و قهر در محل قهر، و لطف در محل لطف» (مقالات شمس، ج ۱: ص ۸۵). شمس آن که مست حق است را سزاوار و شایسته رهبری نمی‌داند، چراکه از پروای خداوند به خلق نمی‌پردازد، و این نگرش او نقطه عطفی در تاریخ تصوف است؛ «شیخ چون کامل شد در حلاوت، مرد به کمال رسیده است، غرق است در نور خدا، و مستست در لذات حق، رهبری را نشاید. زیرا مستست، دیگری را چون هشیار کند؟» (همان، ج ۲: ص ۱۷۷). از منظر شمس انسان مست لطف و قهرش بجا نیست؛ «مردی که بدان هشیاری رسد لطفش بر قهرش سبق دارد، و آنکه مست است، بدان هوشیاری نرسیده است. لطفش با قهرش برابر است. آن را که لطف غالب شد رهبری را شاید. لطف خدا با قهر او برابر است، ولیکن ذات او همه لطف است» (همانجا). ولی باید اوصافش با خدا یکی شود و به تعبیری فانی صفاتی پیدا کند؛ در این صورت است که «آخر متکلم ولی نیست، این درویش فانی است، محو شده، سخن از آن سر می‌آید» (همان، ج ۱: ص ۱۷۳). در این حالت «او کسی است که هستی مردارش در نمکدان وصال پاک گشته و سراسر نمک شده، و او را خودی نمانده، و پیش از مرگ ضروری که مرگ عوام است، پیش عظمت حق مرده و نیست گشته. آنگاه زندگی نو یافته و از حق هست شده است» (قصه قصه‌ها، موحّد: ص ۳۷).

شمس معتقد است سالک «چون درویش سخن آغاز کرد. هیچ اعتراض نباید کرد بر وی. آری قاعده این است» (مقالات شمس، ج ۱: ص ۱۷۵). شمس پیر را قرآن ناطق میدانده و معتقد است همچنانکه در قرآن آمده است؛ در هنگام خواندن قرآن سکوت کنید، در برابر پیر هم چاره‌ای به جز سکوت نیست «اکنون به خدمت آن پیر سؤال نباشد، چاره الا سکوت و تسلیم است. هر شجره در این صورت نیست. اینجا هیچ طریق نیست الا سکوت و تسلیم، اذا قری القرآن فاستمعوا و انصتوا» (همان، ج ۱: ص ۱۳۷). حتی سؤال از شیخ را بدعت میدانده «همان،

ج ۲: ص ۱۹۱). به هیچ روی نباید با شیخ مخالفت کرد «مخالفت شیخ چنان باشد که هندو خود را به ستیزه‌خواجه بکشد. چرا خود را به ستیزه میکشی؟ گوید تا خواجه را زیان شود» (همان، ج ۱: ص ۲۷۴). «چون خود را بدست آوری خوش می‌رو، اگر کسی دیگر را یابی دست به گردن او درآور، و اگر کسی دیگر نیابی دست به گردن خویشتن درآور» (همان، ج ۱: ص ۱۹۹)، و تندی شیخ کمال سالک را در پی دارد «آنکه شیخ را ترش بینی بدو پیوند، و در او گریز تا شیرین شوی» (همان، ج ۱: ص ۱۹۹).

شناخت حجاب و رفع آن

موضوع حجاب یکی از مهمترین موضوعات در آموزش‌های صوفیانه است. حجاب در لغت به معنی ستر است؛ ازاینرو «هرچه سبب شود شیئی از شیء دیگر پوشیده و پنهان گردد، حجاب نامیده میشود» (کتاب‌العین، ذیل حجب). در عرفان اسلامی، «حجاب به معانی متناظر با معنای لغوی آن (ستر و پرده) بکار رفته است» (شرح شطحیات، ج ۱: صص ۱۶۳ و ۲۰۱).

نگرش هر صوفی به حجاب ارتباط مستقیمی با تجربه حاصل از زیست مادی و معنوی او دارد؛ صوفی که دیرزمانی را صرف عبادت کرده بود میگفت: «خدای را سی سال عبادت کردم، چون خاموش شدم، بنگریستم. حجاب من ذکر من بود» (تذکره الاولیا: ص ۲۳۲). ابراهیم ادهم که بنابر روایتها از امراء و بزرگان عصر بود، سعی در خمول و گمنامی داشت و شهرت را حجاب میدانست «سختترین حجابی که مرا پیش آید آن بود که به جایی رسم که مرا بشناسند» (همان: ص ۹۵) و باز نقل شده است که «چون واردی از غیب بدو فرود آمدی گفתי: کجاند ملوک دنیا تا ببینند: این چه کاروبار است؟ تا از ملک خودشان ننگ آید».

شمس تمام این عالم را پرده و حجابهای حقیقت میداند که کار را برای سالک سخت و دشوار میکند: «این عالم پرده‌ها و حجابهاست گرد آدمی درآمده، عرش غلاف او، کرسی غلاف او، هفت آسمان غلاف او، کره زمین غلاف او، قال او غلاف او، روح حیوانی غلاف او، روح قدسی همچنین، غلاف در غلاف» (مقالات شمس، ج ۱: ص ۲۰۰). با این همه، وی همه حجاب را منطوی در انسان میداند و نفس را بزرگترین حجاب میداند، چون سالک از این حجاب گذشت، همه حجابها کنار میرود؛ «اما برای طالبان سخن دراز کردند شرح حجابها را، که هفتصد حجاب است از نور و هفتصد حجاب است از ظلمت، به حقیقت رهبری نکردند. رهزنی کردند بر قومی. ایشان را نومید کردند که ما این همه حجابها کی بگذریم؟ همه حجابها یک حجاب است، جز آن یکی هیچ حجابی نیست، آن حجاب این وجود است» (همان، ج ۱: ص ۹۹). شمس معتقد است حجابهای افراد بسته به احوال و جایگاهشان متفاوت است، او شطحیات بایزید و حلاج را حاصل گونه‌ای از حجاب تفسیر و تعبیر میکند؛ «این بزرگان و کاملان را که عالم جهت هست کرد، هم حجابی است. و آن آنست که گاهگاهی اسرار میگویند با خدا، تا متلاشی نشوند. وقت دیگر نباشد این حجاب» (همان، ج ۱: ص ۹۴)، و البته معتقد است در اینگونه شطحیات نیز نشانی از انانیت وجود دارد «از این، بوی سخن ما می‌آید. انا الحق سخت رسواست، سبحانی پوشیده ترک است. هیچکس نیست از بشر که در او قدری انانیت نیست» (همان، ج ۲: ص ۲۳). به همین خاطر معتقد است بایزید و حلاج اگر واصل بودند سخن از انا نمیگفتند. «بایزید را اگر خبری بودی هرگز انا نگفتی» (همان: ص ۱۳۰). او اناالحق را از وسوسه‌های لطیف شیطان میداند که حتی عارفی چون حلاج را توانایی شناخت آن ندارد «این مردمان در حقیقت ابلیس عاجز شده‌اند. اگر ابلیس آن صورت باشد. یجری فی عروق بنی آدم مجری بنی آدم راست نیاید، پس معنوی است. مثلاً تو را غضبی بیاید، باز راحتی در تو آید. بذات پاک خدا که آنچه گفته‌اند که شیخی را

بباید، آن سخن او بازگفتن را نشاید. اگرچه تأویل دارد. چنان بی‌تأویل نیست که انا الحق، و آنگاه در شک، زیرا چون انا گفتی حق کی باشد؟ و چون حق باشد، انا سخنی است برهنه و رسوا» (همان، ج ۲: صص ۱۶۶-۱۶۵). شمس بزرگترین حجاب را حجاب نور میدانند که حجاب کاملان و واصلان است و گذشتن از آن را برای سالک امری ضروری میدانند، «و آنچه گفته‌اند: هفتادودو حجاب است از نور، مغلطه است. حجاب نور را نهایت نیست. لقله تعالی: قل لو كان البحر مدادا لکللمات ربی، و تا بدین حجاب‌ها نرسد، راه بر طالب گشاده نگردد، از این حجابهای بی‌نهایت میباید گذشتن، آنجا که معنی است. سخن کجا است، و معنی کجا؟» (همان، ج ۲: ص ۱۱۸). یکی از حجابهایی که بسیار مورد تأکید صوفیه و من جمله شمس قرار گرفته است؛ حجاب علم است. شمس در این باره میگوید: «بدانکه تعلم نیز حجاب بزرگ است. مردم در آن فرومیروند، گوئی در چاهی یا در خندقی فرورفت، و آنگاه به آخر پشیمان که داند که او را به کاسه‌لیسی مشغول کرده‌اند، تا از لوت باقی ابدی بماند. آخر حرف و صوت کاسه است» (همان، ج ۲: ص ۲۰۲).

بی‌توجهی به علم و خردورزی

شمس تبریزی تلاشهای انسان برای نیل به حقیقت را در دو دسته تقسیم‌بندی میکند؛ «طریق از دو بیرون نیست: یا از طریق گشاد باطن، چنانکه انبیا و اولیا، یا از طریق تحصیل علم» (مقالات شمس، ج ۱: ص ۱۶۲). وی در ادامه سنت خردستیزی صوفی معتقد است تحصیل دانش فاقد ارزش است و به کار سالک نمی‌آید. «این راه بحث معتزله نیست. این راه شکستگی است و خاکبازی و بیچارگی» (همان، ج ۱: ص ۱۲۶). «این کوشش بحث همان است که تو می‌خواهی که به علم معلوم کنی، این راه رفتن می‌باید و کوشیدن» (مقالات شمس، ج ۱: ص ۱۲۸). شمس خود را استعاره‌ای از معشوق حقیقی میدانند که جز به سختی، مشقت، بذل مال و جان و از آفات نهراسیدن بدست نمی‌آید؛ «مثلاً بحث راه دمشق و حلب اگر صد سال کرده‌ای با مولانا، هرگز من از حلب اینجا آمدم؟ تا چهارصد درم برون نآورد و تو خطرها بر خود گرفتی و بر مال خود، گویی اگر حرامی است، باش گو، خواه خطر باش خواه بطر، تا آن کار کرده شد». بنا بر همین نگرش است که شمس معتقد است اگر معیار، دانش و کتاب بود، عارفان و واصلانی چون بایزید در مقابل فخر رازی اعتباری نداشتند؛ «اگر این معنیها به تعلم و بحث بشایستی ادراک کردن پس خاک عالم بر سر بایستی کردن ابایزید را و جنید را از حسرت فخر رازی؛ [درحالیکه] صدهزار فخر رازی در گرد راه ابایزید نرسد» (همانجا). فخر رازی بعنوان نمادی از جریان عقل‌گرایی قرن ششم بسیار مورد طعن و سرزنش صوفیان قرن ششم و هفتم، بویژه حلقه پیرامون مولانا چون بهاء‌ولد، شمس، سلطان ولد و خود مولانا بود. او در اواخر عمر بسبب اشتغال به این علوم تأسف می‌خورد، و چون خبر آن به محی‌الدین عربی رسید در ضمن نامه‌ای او را به ترک علوم نظری، عقلی و استدلالی فراخواند و از وی خواست که بر طریق ریاضت به طلب علم شهودی روی آورد؛ «برادرم تا چند در مرحله علوم نظری، که هیچگاه برای تو سکون و اطمینان نمی‌آورد میمانی، چرا در طریق ریاضت و خلوت و مجاهدت گام برنمیداری، تا به مقام علم لدنی که مقام بندگان خاص خداست برسی» (تحقیق پیرامون نامه ابن عربی به فخر رازی، تفضلی: ص ۱۵۳). از همین منظرگاه است که شمس معتقد است «هر که فاضلتر دورتر از مقصود» (مقالات شمس، ج ۱: ص ۷۵) است، زیرا «این علم به مدرسه حاصل نشود و به تحصیل» (همان، ج ۲: ص ۱۱۸).

پرهیز از تقلید

رویکرد صوفیه به مسئله حقیقت و اصالت دادن به تجربه شخصی و درونی برای کشف و رسیدن به آن، نوعی

خط مشی را توصیه میکند که به یمن آن، سالکان را از تقلید بی‌نیاز میکند. نخستین بار هجویری به مسئله تقلید پرداخته است. او تقلید را در برابر واژه «تحقیق» بکار برده است. خلاصه دیدگاه او این است که «این مذهب تصوف همه جد است مر آن را به هزل میامیزید و اندر معاملت مترسمان میاویزید و از اهل تقلید بدان بگریزید» (کشف‌المحجوب: ص ۵۸). با گسترش تصوف، تقلید به مهمترین منابع عرفانی راه یافت و از جمله واژه‌های مهم و تخصصی اهل عرفان واقع شد و عرفای بزرگی چون محمد غزالی (فوت ۵۰۵)، عین‌القضات همدانی (فوت ۵۲۴)، نجم رازی (فوت ۶۵۴) و عزالدین نسفی (فوت در حدود ۶۸۰-۶۷۱)، در فصلهایی از کتاب خود مدخلی را به آن اختصاص داده‌اند.

شمس پیرو نظر هجویری تقلید را در برابر «تحقیق» بکار میبرد و از اینکه سالکان تحقیق را رها کرده‌اند و راه تقلید گرفته‌اند، افسوس میخورد؛ «آخر در تقلید چرا مینگری؟ آخر سوی تحقیق چرا نمینگری؟» (مقالات شمس، ج ۱: ص ۹۱). وی تقلید و بخصوص فهم نادرست از آن را عامل تباهی دنیا میداند «هر فسادى که در عالم افتاد از این افتاد که کسی را معتقد شد به تقلید یا منکر شد به تقلید. المی به ذات آن عزیزی رسید، ندانستند که او عزیز است الا به تقلید؛ و تقلید گردان باشد، ساعتی گرم و ساعتی سرد. کی روا باشد مقلد را مسلمان داشتن؟» (همان، ج ۱: ص ۱۶۱). از همین رهیافت است که مولانا میگوید: «خلق را تقلیدشان بر باد داد/ ای دو صد لعنت بر این تقلید باد» (مثنوی، دفتر دوم: بیت ۵۶۳). شمس تقلید در تصوف را نیز توصیه نمیکند؛ «لحظه‌ای برویم تا به خرابات، آن بیچارگان را ببینیم، در کلیسا هم برویم، طاقت کار من کسی ندارد. آنچه من کنم مقلد را نشاید که بدان اقتدا کند. راست گفته‌اند که این قوم اقتدا را نشاید!» (مقالات شمس، ج ۱: ص ۳۵۲).

مردم‌گریزی و انزوا

یکی از ویژگیهای عام تصوف در همه ادوار، انزوایی است که بزرگان تصوف سعی در رعایت آن داشتند و در قالب آموزه‌های عرفانی به مریدان نیز توصیه میکردند. صوفیه خراسانی نیز با همه پیوند و حساسیتهایی که نسبت به زندگی اجتماعی و مسائل پیرامون آن داشتند، رستگاری را در خلوت میدانستند. سلمی برکناری از مردم را از اصول اولیه تصوف میدانند؛ «فلیعزل الناس، لأن هذا الزمان عزلة و وحدة» (طبقات الصوفیه، سلمی: ص ۵۰). شمس به سامان نبودن جامعه را دلیلی برای خلوت‌گزینی میدانند؛ «اینها که در روزگار بر منبرها سخن میگویند و بر سجاده‌ها نشست‌اند راهزنان دین محمدند. بر سجاده بایزید بود و بر منبر شقیق بلخی» (مقالات شمس، ج ۲: ص ۱۱۸). ازاینرو بصراحت میگوید؛ «مرا در این عالم با این عوام هیچ کار نیست، برای ایشان نیامده‌ام» (همان، ج ۱: ص ۸۲)، و مریدان را به خلوت و تأمل در خویشتن توصیه میکند؛ «صوفی را گفتند: سر بر آر، أنظر الی آثار رحمة الله! گفت آن آثار است. گلها و لاله‌ها در اندرون است» (همان، ج ۲: ص ۴۴).

نتیجه‌گیری

در هستی‌شناسی که بخشی از دانش فلسفی است، ماهیت هستی، چرایی هستی، غایت هستی و روابط بین اجزاء هستی تبیین و بررسی میگردد. چگونگی شناخت و فهم هستی، تأثیر مستقیم بر چگونگی تولید، تفسیر، تولید و تبیین معارف دارد. انسان با داده‌های ذهنی، علمی و تجربی خود جهان هستی را تفسیر میکند. یکی از ابعاد تصوف که پیوند عمیقی با مسئله هستی‌شناسی دارد، سلوک است. شمس تبریزی نیز از این قاعده مستثنی

نیست و آداب سلوک او در پیوند مستقیم با نگاه هستی‌شناسانه وی است. بیش از نیمی از حجم گفتار شمس در مقالات، پیرامون بایدها و نبایدهایی است که سالک باید به آنها آگاهی داشته باشد و در بکارگیری آنها اهتمام ورزد. علیرغم تعدد آموزه‌های وی در مورد سلوک، همه آنها را در قالب دو گزاره کلی میتوان تقسیم‌بندی کرد؛ ۱- آنچه که سالک در درون باید بدان‌ها اهتمام ورزد و ۲- مواردی که سالک در بیرون باید رعایت کند. اگرچه نوع اول از منظر شمس اعتبار و ارزش بیشتری دارد، بر اساس تقسیم‌بندی صورت‌گرفته، احساس نیاز، رابطه مبتنی بر عشق و شناخت حجابها و تلاش برای رفع آنها، در بین آنچه که در درون سالک باید رخ دهند، بیشترین اهمیت را دارند. اما پیرامون مسائل بیرونی، بیشترین تأکید شمس بر نقش و اهمیت انتخاب پیر است، تا جایی که اگر خود سلوک را وجه ممیزه تصوف با دیگر جریانهای دینی و فکری بدانیم، نقش پیر بمنزله محور آسیاب و ستون فقرات آن است. حاصل آموزه‌های شمس پیرامون موضوع سلوک، در ارتباط با نگاه هستی‌شناسی وی، آن است که انسان بعنوان برترین آفریده خدا، از مبدأ اصلی و ازلی خود دور افتاده است. بنابراین باید با سیر و سلوک این فاصله را بردارد و به ادراک راستین وصال برسد. اگر مریدی الزامات سلوک را رعایت کند، نتیجه زیست معنوی وی، اتصال با خداوند و زندگی مادی او، براساس صلح همیشگی با خود و تمامی عالم است.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از پایان‌نامه دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه علامه طباطبائی استخراج شده است. آقای دکتر داوود اسپرهم راهنمایی این پایان‌نامه را بر عهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. آقای علی عزیزی به عنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر دو پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی:

نویسندگان این مقاله بر خود لازم می‌دانند، مراتب تشکر خود را از گروه زبان و ادبیات فارسی، مشاوران و داوران رساله و همچنین مسئولان آموزشی که نویسندگان را در انجام و ارتقاء کمی و کیفی این پژوهش یاری دادند، اعلام کنند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCE

- The Holy Quran.
Attar, F. (2012). Tazkerat al- Awlliya. Corrected by Mohammad Estelami. Twenty-third edition, Tehran: Zavvar, P.551.
Chitick, W. (2005). The Sufi Way of Love. Translated by Mehdi Sarreshtari, Tehran: Mehr

- Andish, p.21.
- Dehkhoda, A.A. (1999). Dictionary. Tehran: University of Tehran.
- Dessler, D. (1989). Whats at the stake in the Agent-structure Debate? international organization, P.43.
- Hojviri, A. (2012). Kashf al-Mahjoub. Tehran: Soroush, p.58.
- Ibn al-Arabi, M. (2015). Al-Futuh al-Makkiye, Tehran: Mowla, p.380.
- Kashi, A. (2000). Latif al-Alam, Published by Majid Hadizadeh, Tehran: Miras Maktob, P. 124.
- Lotfi, M.H. (2019). The Period of Plato, Tehran: Kharazmi, P. 197.
- Maulana, J. (1998). Masnavi. By Nasrullah Pourjavadi. Tehran: Amir Kabir, P.207.
- Movahed, M.A. (2007). A story of stories. The oldest narration of the story of Shams and Rumi, Tehran: Karnameh, p. 37.
- Movahed, M.A. (2008). Green Garden. Talks about Shams and Rumi. Tehran: Karnameh, p.208.
- Nasafi, E. (1984). Ensan Kamel. 2 nd ed, Tehran: Tahori, p.40.
- Nasr, S. H . (1992). Theoretical mysticism and conduct in Sufism, *Irannameh*, 11 (1), pp. 121-128.
- Onuf, N. (2002), Worlds of our making: The strange career of constructivism in international relations, In Puchala ed, p.126.
- Sajjadi, S.Z. (2013). An introduction to the basics of mysticism and Sufism, Tehran: Tadvin Kotob, p.452.
- Sana'ie, A. M. (1975). Koliyat Sana'ie, edited by Modarres Razavi, Tehran: Sanai Library, p.51.
- Shams, M. (2008). Introduction to Epistemology, Tehran: Tarhe no, p. 53.
- Solami, A R. (1953). Tabaghat al Sofieh. research by Nou r al-Din Shariba, Egypt: Dar al-Fikr.
- Tabrizi, S.M. (2012). Maghalat. Editor: Mohammad Ali Movahed. 4th ed, Tehran: Kharazmi.
- Tafazzoli, T. (1974). Investigation and research on the letter of Mohieddin ibn Arabi to Fakhr Razi. *University of Tehran Journal*, Number 3, pp.146-197.
- Toshihiko, I. (1995). God and Man in the Qur'an: The Semantics of the Qur'anic Worldview, Translator Ahmad Aram, Tehran: Sahami enteshar, pp. 91-92.

فهرست منابع

قرآن کریم.

- آشنایی با معرفت‌شناسی، شمس، منصور (۱۳۸۷) تهران: طرح نو.
- انسان کامل، نسفی، عزالدین (۱۳۶۲) چاپ ۲، تهران: طهوری.
- باغ سبز، گفتارهایی درباره شمس و مولانا، موحد، محمدعلی (۱۳۸۷) تهران: کارنامه.
- بررسی و تحقیق درباره نامه محی‌الدین ابن عربی به فخر رازی، تفضلی، تقی (۱۳۵۳) نشریه دانشگاه تهران: شماره ۱۱، صص ۱۴۶-۱۹۷.
- تذکره‌الاولیا، عطار، فریدالدین محمد (۱۳۹۱) تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوار.
- خدا و انسان در قرآن: معنی‌شناسی جهان‌بینی قرآنی، توشی‌هیکو، ایزوتسو (۱۳۷۴) ترجمه احمد آرام. تهران: شرکت سهامی انتشار، صص ۹۱-۹۲.
- دوره آثار افلاطون، لطفی، محمدحسین (۱۳۹۸) تهران: خوارزمی.

طبقات الصوفیه، سلمی، ابو عبدالرحمن (۱۹۵۳) تحقیق نوارالدین شریبه، مصر: دارالفکر.
طریق صوفیانه عشق، چیتیک، ویلیام (۱۳۸۳) ترجمه مهدی سررشته‌داری، تهران: مهراندیش.
عرفان نظری و سیروسلوک در تصوف، نصر، سیدحسین (۱۳۷۱) ایران‌نامه، (۱) ۱۱، صص ۱۲۱-۱۲۸.
فتوحات مکیه، ابن عربی، محی‌الدین (۱۳۹۳) به تصحیح محمد خواجه‌ای، چاپ ۳، تهران: مولی.
قصه قصه‌ها، کهنترین روایت از ماجرای شمس و مولانا، موحد، محمدعلی (۱۳۸۶) تهران: کارنامه.
کشف‌المحجوب، هجویری، علی‌بن عثمان (۱۳۹۰) به تصحیح محمود عابدی، تهران: سروش.
کلیات شمس، مولانا، جلال‌الدین (۱۳۶۳) تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
کلیات، سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم (۱۳۵۴) تصحیح تقی مدرس رضوی، تهران: کتابخانه سنایی.
لطائف الاعلام فی اشارات اهل‌الالهام، کاشی، عبدالرزاق (۱۳۷۹) تصحیح مجید هادی‌زاده، تهران: مؤسسه نشر میراث مکتوب.
لغت‌نامه، دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) تهران: دانشگاه تهران.
مثنوی، مولانا، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۷) به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران: امیرکبیر.
مقالات، شمس تبریزی (۱۳۹۱) تصحیح محمدعلی موحد، ویراست چهارم، تهران: خوارزمی.
مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، سجادی، سید ضیاء‌الدین (۱۳۹۲) چاپ ۱۸، تهران: سازمان تدوین کتب اسلامی.

Dessler, D (1989). Whats at the stake in the Agent-structure Debate? international organization, 43, 3. P 445.

Onuf, N. (2002), Worlds of our making: The strange career of constructivism in international relations, In Puchala ed, p.126.

معرفی نویسندگان

علی عزیزی: دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

(نویسنده مسئول: Email: surush.1987@yahoo.com)

داوود اسپرهم: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

(Email: d_sparham@yahoo.com)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introducing the authors

Ali Azizi: PhD student in Persian language and literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

(نویسنده مسئول: Email: surush.1987@yahoo.com)

Davood Spraham: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

(Email: d_sparham@yahoo.com)